

مطالعه سبک ادبی از دیدگاه زبان‌شناسی یا بازگشت به مطالعات سنتی؟ (نقدی بر کتاب سبک ادبی از دیدگاه زبان‌شناسی)

داوود پورمظفری*

چکیده

کتاب سبک ادبی از دیدگاه زبان‌شناسی بنا بر مدعای نویسنده آن می‌کوشد تا الگویی برای تحلیل سبکی متون ادبی براساس دانش زبان‌شناسی، به‌ویژه دستور زایشی، به‌دست دهد. مقاله حاضر به تفصیل به نقد و بررسی این ادعا پرداخته و پس از معرفی اجمالی نویسنده و کتاب، از جوانب مختلف صوری و محتوایی سبک ادبی از دیدگاه زبان‌شناسی را نقد و ارزیابی کرده است. براساس یافته‌های نویسنده این سطور، کتاب موردبحث نه تنها روش و دیدگاهی تازه ارائه نداده است، بلکه به‌شیوه درس‌نامه‌های پیشین سبک‌شناسی بیش‌تر به استخراج شواهد ادبی متنوع از بافت بسنده کرده است. این کتاب برخلاف ادعای نویسنده آن به‌دلیل بهره‌نبردن از رویکردهای جدید سبک‌شناسی، کهنگی منابع، تکرار کاستی‌های درس‌نامه‌های پیشین، آگاهی سطحی از ادبیات، تلقی صناعت‌بنیاد از گونه ادبی و خطاهای فراوان در به‌کارگیری مصطلحات ادبی به توفیقی دست نیافت و هیچ کمکی به پیش‌برد پژوهش‌های سبک‌شناسی ادبی و مطالعات ادبیات فارسی نکرده است.

کلیدواژه‌ها: سبک‌شناسی، سبک ادبی، ضیاء قاسمی، نقد کتاب.

۱. مقدمه

۱,۱ معرفی کتاب و نویسنده

کتاب سبک ادبی از دیدگاه زبان‌شناسی نوشته ضیاء قاسمی است. انتشارات امیرکبیر این کتاب را در قطع رُفعی با شمارگان ۵۰۰ نسخه در مجموعه زبان‌شناسی، ادبیات، و فرهنگ

* استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید چمران اهواز (نویسنده مسئول) dpoomozaffari@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۹۷/۱۱/۱۳، تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۲/۱۸

در سال ۱۳۹۳ روانه کتاب‌فروشی‌ها کرده است. اخیراً چاپ دوم (۱۳۹۷) آن نیز در دست‌رس خوانندگان قرار گرفته است. مطالب کتاب در پنج فصل و یک پیش‌گفتار تنظیم شده است. فصل اول: پیشینه مطالعات سبک و سبک‌شناسی؛ فصل دوم: گونه‌ها و سبک‌های زبانی و نمود ادبی آن‌ها؛ فصل سوم: سبک‌های دوره‌ای نثر و شعر فارسی؛ فصل چهارم: وزن در شعر و صنایع ادبی؛ و فصل پنجم: عناصر سبک ادبی. نویسنده کتاب در سال ۱۳۸۸ در رشته زبان‌شناسی از دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شده است. او یکی از فعالان فرهنگی و از شاعران و مترجمان معاصر قلمداد می‌شود.^۱

از زمان انتشار کتاب سبک‌شناسی ملک‌الشعرای بهار تاکنون، تعداد همه کتاب‌هایی که به فارسی در باب سبک و سبک‌شناسی منتشر شده است به‌سختی بر بیست عنوان بالغ می‌شود. در میان همین تعداد اندک، پژوهش‌های تأثیرگذار به عدد ناچیزی، کم‌تر از انگشتان یک دست تقلیل می‌یابد؛ درحالی‌که سبک‌شناسی در غرب، طی چند دهه گذشته پیشرفت‌های فراوانی داشته و با استفاده از دانش زبان‌شناسی، به روشی بسیار کارآمد در پژوهش‌های ادبی تبدیل شده است. شاید یکی از دلایل رکود مطالعات سبک‌شناسی در ایران شکاف عمیقی است که میان پژوهش‌های ادبی و مطالعات زبان‌شناسی وجود دارد. باری، در چنین اوضاع و احوالی انتشار کتابی با موضوع سبک‌شناسی، که ادعای بهره‌مندی از ابزارهای زبان‌شناسی نیز داشته باشد، اتفاقی مهم است و خیلی زود توجه علاقه‌مندان این حوزه را به خود جلب خواهد کرد. مسئله اصلی این مقاله پرداختن به مدعای مؤلف و ارزیابی کتاب سبک ادبی از دیدگاه زبان‌شناسی است. از آن‌جاکه چنین کتاب‌هایی ممکن است به‌سرعت به‌عنوان منبع درسی یا مرجع پژوهشی مورد استفاده دانشجویان قرار گیرد، لازم است به‌طور جدی مورد توجه منتقدان قرار بگیرد. به همین دلیل در این مقاله از جنبه‌های مختلف به نقد و بررسی کتاب مورد بحث خواهیم پرداخت.

۲. نقد کتاب

عنوان کتاب، یعنی سبک ادبی از دیدگاه زبان‌شناسی، خالی از ابهام نیست؛ عنوان مذکور در نگاه اول بیان‌گر آن است که مؤلف قصد دارد با بهره‌گیری از دانش زبان‌شناسی مختصات سبکی گونه ادبی را از میان گونه‌های کاربردی دیگر زبان توصیف کند، اما نویسنده در یادداشت پشت جلد کتاب مدعی است:

کتاب *سبک ادبی از دیدگاه زبان‌شناسی* برخلاف کتاب‌های نوشته‌شده در این زمینه که صرفاً به سبک‌های دوره‌ای شعر و نثر پرداخته‌اند، بر مبنای علمی به بررسی ویژگی‌های سبک فردی و مفاهیم بنیادی آن می‌پردازد و می‌توان آن را مبنایی برای توصیف سبک همه نویسندگان و شاعران و همچنین نقد آثار مختلف ادبی دانست.

باتوجه به مدعای این کتاب، مهم‌ترین مسئله‌ای که در نقد آن باید در کانون توجه قرار بگیرد مبانی نظری آن است. البته در کنار آن، ابعاد دیگری نیز مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت.

۱,۲ مبانی نظری و پیش‌فرض‌ها

تأمل درباره «سبک» و دغدغه‌های بلاغیون و فیلسوفان، به‌منظور شناخت و تبیین انواع آن، به یونان باستان بازمی‌گردد. از آن زمان تاکنون سبک و سبک‌شناسی فرازوفرودهای بسیاری را طی کرده است. سبک در نوشته‌های بلاغیون یونان و روم مفهومی گره‌خورده به فن خطابه و بلاغت (rhetoric) است، اما سبک‌شناسی در قرن بیستم مفهومی است که جای‌گزین اصطلاح کهن «تحسینات» (elocutio) در فن خطابه شده و بسیار توسعه یافته است (Wales ۲۰۱۴: ۳۹۹). البته باید توجه داشت که مفهوم سبک در فن خطابه تفاوت‌های آشکاری با معنای امروزی آن دارد. در یونان و روم باستان «سبک به‌مثابه رکن سوم فن خطابه، کاربردی کاملاً تجویزی دارد و به مجموعه‌ای از بایدها و نبایدها اطلاق می‌شود که تمامی سخن‌وران باید همواره آن را رعایت کنند» (عمارتی‌مقدم ۱۳۹۵: ۸۱). بر این اساس، دو تفاوت برجسته بین مفهوم قدیم و جدید سبک وجود دارد، زیرا نه مفهوم رکن سبک در فن خطابه مشخصه‌ای فردی است و نه روش آن توصیفی است (همان). حال آن‌که امروزه سبک‌شناسی متأثر از دانش زبان‌شناسی عمده‌تاً روشی «توصیفی» برای کشف «مختصات فردی» متن در نظر گرفته می‌شود. سبک‌شناسی هویت جدید خود را در قرن بیستم از زبان‌شناسی به‌دست آورده است. در واقع، از زمان انتشار مطالعات شارل بالی (۱۸۶۵-۱۹۴۷)، زبان‌شناس سوئسی و شاگرد فردینان دو سوسور،

ره‌یافت به سبک از بررسی عناصر عینی در سخن آغاز شد و به پیدایش رشته‌ای علمی به‌نام سبک‌شناسی منجر گردید. [...] در این بُرهه اصلاً به کل اثر پرداخته نمی‌شود و تنها پس از بررسی جزئیات ذی‌نقش است که نوبت توجه به کل اثر و تأویل آن فرامی‌رسد (کلوزاد ۱۳۹۵: ۱۶).

داشتن تعریفی روشن و مشخص از سبک و سبک‌شناسی در معنای جدید آن نحوه مواجهه سبک‌پژوه را با متن به‌خوبی آشکار می‌سازد. در فرهنگ اصطلاحات کلیدی سبک‌شناسی، زیر عنوان «سبک‌شناسی چیست؟» نوشته شده است:

سبک‌شناسی مطالعه شیوه‌های خلق معنا از طریق زبان در ادبیات و سایر متن‌ها [ی غیرادبی] است. برای دستیابی به این هدف سبک‌شناسان از الگوها، نظریه‌ها، و چهارچوب‌های زبان‌شناسی به‌عنوان ابزارهای تحلیل استفاده می‌کنند تا چگونگی و چرایی عملکرد یک متن را توصیف و تشریح کنند (Nørgaard et al. ۲۰۱۰: ۱).

در این تعریف، چند نکته قابل‌اعتنا وجود دارد. «هدف سبک‌شناسی» مطالعه شیوه خلق و آفرینش معناست؛ سبک‌شناسی «بینش و ابزارهای» تحلیل خود را از زبان‌شناسی می‌گیرد و سرانجام به شیوه‌ای «توصیفی» نشان می‌دهد که یک متن یا مجموعه‌ای از متون به چه دلیل و چگونه «معنای» خاصی را تولید می‌کند. با پیش چشم‌داشتن چنین تعریفی از سبک‌شناسی، اهداف، و راه‌بردهای سبک‌شناسی در تحلیل و توصیف سبک متن واحد زیادی روشن می‌شود. برپایه چنین تعریفی می‌توان ساختار منسجم و هدف‌مندی را برای مطالعات سبک‌شناسی ارائه کرد. مقصود این است که در اختیار داشتن تعریفی روشن و چهارچوبی روش‌مند برای مطالعات سبک‌شناسی، و کلاً در هر نوع پژوهشی، از لوازم و ضروریات پژوهش است در غیر این صورت پژوهش‌گر به اهداف تحقیق دست نخواهد یافت.

یکی از کاستی‌های بزرگ کتاب سبک ادبی از دیدگاه زبان‌شناسی این است که نویسنده تعاریف متعددی از سبک و سبک‌شناسی را در صفحات ۲۰-۲۱ نقل کرده، اما هیچ تفکیک و ترجیحی در نقل قول‌های متعدد او دیده نمی‌شود و در نهایت برای خواننده خود روشن نمی‌کند که از نظر او سبک چیست؟ یا سبک‌شناسی به چه قلمروی از مطالعات تعلق دارد؛ حوزه‌ای مستقل از مطالعات ادبی یا شاخه‌ای از پژوهش‌های زبان‌شناسی یا حوزه‌ای میان‌رشته‌ای است؟ نویسنده کتاب به‌هنگام برشمردن مطالعات سبک‌شناختی پیشین و مرور پیشینه تحقیق نیز چنین رویه‌ای دارد و فقط به معرفی اجمالی سبک‌شناسی ساختاری (محمدتقی غیائی)، درآمده بر سبک‌شناسی (محمود عبادیان)، سبک‌شناسی (سیروس شمیسا) و چند پژوهش دیگر پرداخته است. در واقع، او خلأ پژوهشی ویژه‌ای اصلاً به‌دست نداده است که بتواند ضرورت یک پژوهش سبک‌شناسی را نمایان سازد. بر این اساس، می‌توان گفت کتاب سبک ادبی از دیدگاه زبان‌شناسی تعاریف پایه‌ای یا دیدگاه مشخصی ندارد که هدایت‌کننده محور مباحث کتاب باشد.

مکاتب زبان‌شناسی ساختارگرا، نقش‌گرا، و شناختی چشم‌اندازها و روش‌های تحلیل بسیار کارآمدی را در اختیار سبک‌شناسی قرار داده و شاخه‌های جدید مطالعات سبک‌شناسی ادبی نیز مبتنی بر همین رویکردهای تازه پدید آمده است. با این‌که نویسنده کتاب مورد بحث دانش آموخته زبان‌شناسی است و در جای‌جای کتاب خود وعده داده است که سبک ادبی را از دیدگاه زبان‌شناسی تبیین کند، خواننده او پس از مطالعه آن نومیدانه به این نتیجه می‌رسد که محتوای علمی و پژوهشی کتاب *سبک ادبی از دیدگاه زبان‌شناسی* با مبانی سبک‌شناسی جدید هم‌سویی ندارد. در واقع، کتاب مذکور به یک تلقی سنتی از سبک، که مبتنی بر گردآوری داده‌های زبانی و بلاغی منتزع از بافت است، بسنده کرده و مطلقاً از رویکردهای جدید بهره‌ای نبرده است. برای اثبات این مدعا به دو نکته اشاره خواهم کرد:

۱،۱،۲ تلاش برای وضع اصطلاحی بیهوده

قاسمی در بخش‌های مقدماتی کتاب خود از لزوم وضع اصطلاح جدید «زبان‌شناسی ادبی» سخن گفته و کوشیده است برای آن معادلی (litroinguistics) نیز در زبان انگلیسی بسازد. او این اصطلاح را به‌جای سبک‌شناسی وضع و پیش‌نهاد کرده است:

زبان‌شناسی به دلیل این‌که موضوع مطالعه‌اش، یعنی زبان، می‌تواند موضوع مطالعه رشته علمی دیگری نیز باشد، در مواردی منشأ یک شاخه علمی میان‌رشته‌ای می‌شود؛ مثلاً شاخه میان‌رشته‌ای زبان‌شناسی اجتماعی از یک سو با زبان‌شناسی، و از سوی دیگر با جامعه‌شناسی در ارتباط است یا مثلاً شاخه زبان‌شناسی روان‌شناختی از یک سو با زبان‌شناسی، و از سوی دیگر با روان‌شناسی در ارتباط است. پیش از این مطالعات مرتبط با عنوان سبک‌شناسی، سبک‌شناسی ادبی، و سبک‌شناسی زبان‌شناختی را معرفی کرده‌اند. نگارنده این کتاب عنوان زبان‌شناسی ادبی را برای این شاخه علمی میان‌رشته‌ای پیش‌نهاد می‌کند و می‌کوشد در این کتاب چهارچوبی مبتنی بر علم زبان‌شناسی برای آن ارائه دهد. انتخاب این عنوان گامی است در جهت تثبیت و اعتلای یک شاخه علمی میان‌رشته‌ای برای بررسی زبان‌شناختی ادبیات. در این عنوان تأکید بر زبان‌شناسی است؛ یعنی ادبیات و به‌طور خاص سبک ادبی با تأکید بر زبان‌شناسی بررسی می‌شود که اساس نظری محکم‌تری دارد (قاسمی ۱۳۹۳: ۲۳-۲۴).

بخش‌هایی از سخن مذکور درباره‌ی دسته‌ای از مطالعات میان‌رشته‌ای هم‌چون جامعه‌شناسی زبان، روان‌شناسی زبان، و مانند آن، که علم زبان‌شناسی در یک‌سوی آن‌ها قرار گرفته کاملاً درست است، اما نویسنده محترم تقریباً در هیچ‌جای کتاب خود ضرورت

وضع اصطلاحی جدید به‌عنوان جای‌گزینی برای اصطلاح مُعَمَّرِ سبک را توضیح نداده است. نکته جالب توجه این است که نویسنده جز در فصل دوم و پنجم که به‌ترتیب در حکم درآمد و مؤخره برای مبحث اصلی (فصل چهارم) هستند، توجه خاصی به زبان‌شناسی نشان نمی‌دهد. درحالی‌که رویکردهای امروزی سبک‌شناسی همگی بر مکاتب زبان‌شناسی و تحلیل‌های زبان‌شناختی بنا شده و دقیقاً ماهیتی میان‌رشته‌ای دارند و همه پژوهش‌گران سبک ادبی در کاربرد سبک‌شناسی ادبی (literary stylistics) توافق نظر دارند؛ ضرورتی برای وضع اصطلاح جدیدی نیست؛ زیرا نه چشم‌انداز نظری تازه و متفاوتی را در پیش چشم پژوهش‌گران می‌گشاید و نه راه و روش تازه‌ای را برای تحلیل‌های خرد و کلان سبکی به‌دست می‌دهد. علاوه‌براین، باید در نظر داشت که زبان‌شناس به کشف الگوها و کاربردهای زبان می‌پردازد بی‌آن‌که به جنبه‌های جمال‌شناختی آن توجه کند، اما سبک‌شناس ادبی از راه مطالعه زبان، بیش از هر چیز توجه خود را به کشف ابعاد ادبی و زیبایی‌شناختی متن ادبی معطوف می‌سازد. مقصود این‌که مطالعات زبان‌شناسی و سبک‌شناسی ادبی هرچند بر کشف «سبک» تمرکز یافته باشند؛ به‌لحاظ کارکرد و هدف، تفاوت‌های ماهوی دارند. «سبک ادبی با تکیه بر زبان‌شناسی، به‌مثابه پلی است میان نقد ادبی و زبان‌شناسی که تفاوت کاربرد ادبی با کاربرد ارتباطی زبان را برجسته می‌کند» (فتوحی ۱۳۹۱: ۹۷).

بر این اساس، باید گفت نویسنده کتاب سبک ادبی/از دیدگاه زبان‌شناسی بیهوده می‌کوشد تا اصطلاحی را وضع و جای‌گزین سبک کند. درحالی‌که حتی خودش به ماهیت این اصطلاح بی‌اعتناست و از آن بهره‌ای نمی‌برد؛ بنابراین، می‌توان گفت نوآوری کتاب موردبحث فقط در حد وضع واژه‌ای بلااستفاده است که هیچ نیازی به ساختن احساس نمی‌شده است.

۲،۱،۲ مبانی و ابزارهای تخیلی

نویسنده محترم در موضعی از کتاب خود وعده داده است که «سبک ادبی را در مفهوم گسترده آن با اتکا به سطوح تحلیل زبان‌شناختی» بررسی خواهد کرد (همان: ۴۳). او حتی گفته است: «دیدگاهی که در این کتاب برای تحلیل ساخت‌های زبانی استفاده شده دیدگاه دستور زایشی است» (همان: ۲۴). ادعای شگفت‌انگیز قاسمی مبنی بر استفاده از دستور زایشی (generative grammar) به‌عنوان ابزار تحلیل سبک بسیار قابل‌اعتناست.

اصولاً سبک‌شناسان فرمالیست در دو مقطع به مطالعات فرم‌گرا و متنوع از بافت تمایل پیدا کردند. یکی گرایش آن‌ها به فرمالیسم روسی بود و دیگری علاقه‌ای که به دستور

زایشی نشان دادند. بی‌تردید فرمالیسم روسی تأثیر چشم‌گیری بر رشد مطالعات سبک‌شناسی در دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ م داشت. البته انتقاداتی که به فرمالیسم روسی وارد می‌شد متوجه سبک‌شناسی فرمالیستی نیز می‌شد (Nørgaard et al. ۱۰۱۰: ۲۵)؛ اما دوران رونق سبک‌شناسی چامسکیایی هم کوتاه بود و هم در میانه سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۸ توجه معدودی از سبک‌شناسان را به خود جلب کرد (ibid.: ۱۷۵). چنان‌که مشهور است، نظریات چامسکی به دلیل بی‌توجهی به بافت موردانتقاد بود. چامسکی و پیروانش تحلیل‌های زبانی را در خارج از بافت موقعیتی و اجتماعی انجام می‌دادند و به همین دلیل، موردانتقاد قرار می‌گرفتند. توجه چامسکی و طرف‌دارانش بیش از هرچیز به توانش زبانی (competence) معطوف بود تا به کنش زبانی (performance) (Chapman ۲۰۱۳: ۱۲). یکی از پرسش‌های خواننده جدی کتاب *سبک ادبی از دیدگاه زبان‌شناسی* این است که چرا نویسنده هم نقص عمده نگرش و ابزارهای تحلیل چامسکی را ندیده می‌گیرد و هم از رویکردهای بافت‌محور به آسانی می‌گذرد؟

باین‌حال، حتی استفاده از روش تحلیل چامسکیایی نیز از جهت کنجکاوی می‌توانست برای مخاطب جدی سبک‌شناسی جاذبه‌ای ایجاد کند، اما شگفتی این است که هیچ نشانی از این گفته‌ها، ابزارها، و وعده‌ها در کتاب *سبک ادبی از دیدگاه زبان‌شناسی* دیده نمی‌شود.

۲،۲ منابع و مآخذ

یکی از راه‌های سنجش اعتبار و سودمندی یک کتاب درسی بررسی مراجع و مآخذی است که مؤلف به آن‌ها مراجعه کرده است. منابعی که نویسنده *سبک ادبی از دیدگاه زبان‌شناسی* بدان‌ها مراجعه کرده در دو گروه قابل دسته‌بندی‌اند:

۱،۲،۲ منابع شواهد و مثال‌های ادبی

نویسنده محترم عمده شواهد ادبی را بدون مراجعه مستقیم به متون ادبی از منابع واسطه‌ای گردآوری کرده است. منابع اصلی بسیاری از شواهد کتاب موردبحث امروزه مورداستناد و ارجاع نیستند، چون چاپ‌های انتقادی معتبرتری از آن‌ها در دست است. ضعف اعتبار این دسته از منابع مولود مراجعه‌نکردن مستقیم مؤلف به متون ادبی است. نویسنده گاه یک فصل کامل از کتاب خود را از روی چند کتاب مشخص «رونویسی» کرده است. برای نمونه ایشان همه مثال‌های فصل سوم (سبک‌های دوره‌ای نثر و شعر فارسی) را از کتاب‌های

سبک‌شناسی بهار، محجوب، و شمیسا گرفته است (بنگرید به قاسمی ۱۳۹۳: ۶۸). واقعیت این است که فصل مذکور از کتاب *سبک ادبی از دیدگاه زبان‌شناسی* بر محور مثال‌ها شکل گرفته و همه شواهد از سه کتاب مشخص اقتباس شده است.^۲ برای خواننده جدی این کتاب مشخص نمی‌شود که نویسنده با «چه نگرشی» به «کدام پیکره متنی» مراجعه کرده و «چه دستاوردی» داشته است؟ اگر قاسمی حتی تحلیل زبان‌شناختی یا رده‌بندی تازه‌ای از یافته‌های دیگران ارائه می‌داد باز هم می‌توانست چیزی بر آگاهی‌های خوانندگان خود بیفزاید، اما ایشان فقط به بازنشر شواهد کتاب‌هایی اکتفا کرده که از سال‌ها پیش در دسترس علاقه‌مندان و مخاطبان سبک‌شناسی بوده است.

۲،۲،۲ منابع نظری سبک‌شناسی

قاسمی علاوه بر این که شواهد ادبی مورد نیاز خود را از کتاب‌های مشهور سبک‌شناسی بهار، محجوب، و شمیسا اقتباس کرده، در دوره‌بندی سبک‌های عمومی یا دوره‌ای شعر و نثر فارسی نیز از آن‌ها پیروی کرده است. به همین دلیل، همه نواقصی که در این کتاب‌ها دیده می‌شود به کتاب *سبک ادبی از دیدگاه زبان‌شناسی* نیز سرایت کرده است. اصولاً کسی که اشراف کاملی بر متون ادبی و مختصات سبک ادبی نداشته باشد قادر نیست از چهارچوب‌هایی که دیگران بر ساخته‌اند فراتر برود و منظر تازه‌ای را ترسیم کند. فتوحی (۱۳۹۶) مهم‌ترین نواقص درس‌نامه‌های سبک‌شناسی در رشته ادبیات فارسی را این‌گونه بیان کرده است: بررسی تاریخ تطور سبک‌ها به جای پرداختن به فن سبک‌شناسی، نام‌گذاری سبک‌های ادبی بر اساس نام‌ها و صفات جغرافیایی و سیاسی، حذف بافتارهای فرهنگی، اجتماعی، و سیاسی، غفلت از نسبت ژانر با سبک، اولویت‌بخشی به سبک‌های دوره‌ای و نادیده گرفتن سبک شخصی.

منابع نظری، که نویسنده کتاب *سبک ادبی از دیدگاه زبان‌شناسی* بدان ارجاع داده است اغلب منابعی هستند که رویکردهای جدید به تحلیل‌های سبکی را نمایان نمی‌کنند. به عبارت دیگر، منابع نظری سبک‌شناسی که مورداستفاده نویسنده هستند تا حد زیادی کهنه هستند و او مطلقاً به منابع روزآمد در زمینه سبک‌شناسی مراجعه نکرده است. دو سال قبل از چاپ کتاب مورد بحث، محمود فتوحی (۱۳۹۱) *سبک‌شناسی* را منتشر کرد که در نوع خود نمایان‌گر پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در مطالعات سبک‌شناسی در ایران است. در زبان انگلیسی نیز منابع متعددی وجود دارد که تحلیل سبک‌شناسی متون ادبی را بر پایه مکاتب زبان‌شناسی قرار داده و راهبردهای تازه‌ای را برای تحلیل متون ادبی به دست داده‌اند. کتاب‌ها

و مقالات متعددی به زبان انگلیسی زیر عنوان سبک‌شناسی کاربردشناختی (pragmatic stylistics)، سبک‌شناسی شناختی (cognitive stylistics)، سبک‌شناسی انتقادی (critical stylistics)، و جز آن وجود دارد که مورد توجه نویسندگان واقع نشده‌اند. متأسفانه ایشان به هیچ‌یک از منابع جدید و روش‌مند در زبان فارسی و انگلیسی مراجعه نکرده‌اند.

۳،۲ فقدان انسجام و نظم فکری در تبویب کتاب و تبیین مسائل آن

نظم منطقی و انسجام مطالب در کلام نویسنده سبک ادبی از دیدگاه زبان‌شناسی در حد انتظار نیست. برای نمونه، فصلی که با عنوان «پیشینه مطالعات سبک و سبک‌شناسی» نوشته شده بسیار آشفته و بی‌شیرازه است. مؤلف از صفحه ۲۷ به بعد ابتدا از زبان‌شناسی نوین، سوسور، و چامسکی سخن می‌گوید. سپس به نگرش‌های غالب در زبان‌شناسی امروز می‌رسد و لزوم توجه زبان‌شناسی به سبک ادبی را گوش‌زد می‌کند. آن‌گاه اشاراتی به هنر بشر در هزاران سال پیش در غارها کرده و بعد به ریشه‌شناسی واژه «ادب» در انگلیسی و فارسی پرداخته و از معانی متفاوت «ادب» و «ادبیات» و مشهورات بسیاری سخن می‌گوید که هیچ ربطی با عنوان فصل ندارد. در واقع، نویسنده محترم در فصل مذکور از همه چیز سخن می‌گوید الا از پیشینه مطالعات سبک‌شناسی.

به نظر نویسنده این سطور عناوین کلی و بخش‌های فرعی فصل‌های یک، دو، سه، و پنج با همه کاستی‌ها و ضعف‌ها، با عنوان کتاب سازگاری بیش‌تری دارد. تقریباً همه مطالب بخش چهارم بازگویی مسائلی است که در تبیین سطح بلاغی متون به کار می‌آید، اما به شکلی که در کتاب مذکور بیان شده فایده‌ای در بر ندارد؛ زیرا اولاً بسیاری از مصطلحات تعریف درستی ندارند و شواهد آن‌ها نیز عمدتاً خالی از خطا و اشتباه نیست؛ ثانیاً با فرض صحت تعاریف اصطلاحات بلاغی و درستی شواهد آن‌ها، باز هم روش مکانیکی مؤلف هیچ کمکی به تحلیل سبکی متون نخواهد کرد؛ چون او شواهد را از بافت متنی جدا می‌کند و گه‌گاهی ممکن است آماری از بسامد فلان اصطلاح بلاغی در متنی ادبی به دست بدهد. این رویه هیچ‌گاه به کشف رابطه فرم و محتوا، هدف اصلی مطالعات سبک‌شناسی، ختم نخواهد شد.

علاوه بر این، در عنوان‌های فرعی فصل‌ها و برخی از رده‌بندی‌ها نیز ایرادهای فراوانی به چشم می‌خورد. به عنوان مثال، نویسنده سبک‌های دوره‌ای نثر فارسی را به گونه‌ای منحصر به فرد رده‌بندی کرده است: نثر مرسل (یا نثر ساده قرن سوم تا اواسط قرن پنجم)، نثر

فنی (قرن ششم)، نثر مسجع یا آهنگین (قرن ششم و هفتم)، و نثر نوین (اواخر قرن چهاردهم) (همان: ۶۸). بر مبنای رده‌بندی ایشان برای خواننده مشخص نمی‌شود که در فاصله زمانی هفت صد ساله میان قرن هفتم تا قرن چهاردهم چه تحولات اتفاقی افتاده است. آیا این خلأ زمانی به معنای آن است که هیچ مشخصه سبکی قابل‌ذکری در این هفت قرن وجود نداشته یا باید این دوره را تداوم نثر مسجع و آهنگین بدانیم؟

۴,۲ فروکاستن ادبیات به صناعت و تصویر

هدف مؤلف از نگارش کتاب سبک ادبی از دیدگاه زبان‌شناسی «این بوده است که نخست فهرستی از عناصر بالقوه سبک ادبی را مشخص سازد تا بتوان از طریق آن سبک ادبی هر مؤلفی را در عرصه ادبیات تحلیل کرد و عناصر تشکیل‌دهنده آن را بازشناخت» (قاسمی ۱۳۹۳: ۲۲؛ نیز ۱۸). او هم‌چنین وعده داده است که سبک ادبی را در مفهوم گسترده آن با اتکا به تحلیل سطوح زبان‌شناختی بررسی کند (همان: ۴۳)؛ اما چنین چیزی هیچ‌گاه حاصل نشده است، زیرا نویسنده محترم از «سبک» و «ادبیات» به تعاریف نارسا و شناختی سطحی بسنده کرده و همین تلقی‌های محدود مانعی جدی بر سر نیل به اهداف وی بوده است. نویسنده ادبیات را گونه‌ای صرفاً «صناعت‌محور» از زبان می‌داند و سبک را منحصرأ به تحلیل همان‌گونه صناعت‌بنیاد از زبان محدود کرده است. نگاه فرمالیستی او به ادبیات و سبک ادبی را هم در ساختار و فصل‌بندی کتاب و هم در داده‌های فصل‌های مختلف و هم در برخی از گزاره‌های صریح وی می‌توان نشان داد. ایشان هنگامی که در فصل اول، «پیشینه مطالعات سبک و سبک‌شناسی» را بررسی می‌کند به ترجمان البلاغه، حدائق السحر، دلائل الأعجاز، اسرار البلاغه، المعجم، و معیار الأشعار نیز اشاره‌های گذرایی می‌کند (همان: ۳۴-۳۵). او هم‌چنین به معرفی برخی از پژوهش‌های مربوط به عروض و قافیه می‌پردازد (همان: ۳۸-۳۹). مؤلف طولانی‌ترین فصل کتاب خود را (از صفحه ۱۱۹ تا صفحه ۲۱۸) «وزن در شعر و صنایع ادبی» نامیده است. وی در این فصل که علی‌القاعده باید شاکله اصلی پژوهش باشد، به ترتیب به مسائل وزن شعر و عروض، صناعات بدیع لفظی، بدیع معنوی، علم بیان، و علم معانی اختصاص داده است. در واقع، همه آن‌چه نویسنده در فصل اصلی کتاب خود آورده بازتکراری است از مباحث علوم ادبی که البته با خطاهای ریز و درشت فراوانی نیز هم‌راه است. دلیل این همه توجه نویسنده به علوم بلاغی و جوانب موسیقایی متون ادبی چیزی نیست جز این که او در عمل به «صناعت‌بودن ادبیات» باور دارد. فرم‌باوری نویسنده تاحدی است که می‌گوید: «کار شاعران در سرودن شعر نیز چنین است؛ یعنی ابتدا وزن را انتخاب یا ابداع می-

کنند [...] سپس کلمات را با وزن قراردادی در این وزن می‌گنجانند» (همان: ۱۲۹). هنگامی که تلقی سبک‌پژوه از شعر گنجاندن واژه‌هایی در یک وزن از پیش انتخاب شده باشد، طبیعی است که توجه او در تحلیل سبکی نیز معطوف به تشخیص آوزان و بحور عروضی بشود. نگاهی به تعریف نویسنده سبک ادبی از دیدگاه زبان‌شناسی از «ادبیات» و «ادبیت» نیز به ما کمک خواهد کرد تا ایستار او را در مواجهه با «ادبیات» و «سبک» دریابیم: «اثر ادبی متنی زبانی است آمیخته با خیال‌پردازی و دارای معانی ضمنی و ثانوی ایجادشده از صنایع ادبی که فراوانی نسبی آن‌ها نسبت به زبان روزمره بیش‌تر است» (همان: ۱۶۴). چنین تعریفی از متن ادبی سخت محل مناقشه است، زیرا با تکیه بر چنین تعریفی، بسیاری از روایت‌های داستانی رئالیستی و شعرهای بی‌تصویر را باید خارج از حوزه قلمرو ادبی قرار داد. حال آن‌که معنی‌شناسان این‌گونه مرزبندی میان ادبیات و زبان را، که متأثر از نگرش فرمالیستی بود، نارسا می‌دانند و آن را به کمک مصطلحاتی چون «جهان‌های ممکن» به حاشیه رانده‌اند.^۵

چنین نگرش‌هایی به ادبیات و سبک موجب شده است تا مؤلف سبک ادبی از دیدگاه زبان‌شناسی «ادبیت» را صرفاً به «صناعت» فروبکاهد. چنین نگاه محدود و بسته‌ای در بهترین حالت می‌تواند «سطح بلاغی» متون ادبی را بکاود و از کشف ابعاد دیگر متن بازمی‌ماند. البته باید اذعان کرد که نقش صنعت و فرم در تکوین متن ادبی قابل‌انکار نیست و سبک‌پژوه می‌بایست همواره به این مسئله توجه داشته باشد که نوآوری در فرم و صنعت و بسامد عناصر متعلق به آن‌ها در شمار مؤلفه‌های سبک‌ساز هستند، اما در فروکاستن صرف ادبیات به صنعت و بافت‌زدایی کردن از آن صناعات ایرادهای غیرقابل‌انکاری وجود دارد که رنگ و نشان آن در کتاب سبک ادبی از دیدگاه زبان‌شناسی بسیار برجسته است. قاسمی در سراسر کتاب خود شواهدی را از متون مختلف و ژانرهای متفاوت در زیر اصطلاحات علوم بدیع، بیان، معانی، و عروض قرار داده است. ویژگی مشترک این شواهد آن است که همگی از بافت خود جدا شده‌اند. شواهد متنوع از بافت هم‌چون عناصر مرده‌ای هستند که قادر نیستند سبک شاعر یا نویسنده را بازنمایی کنند. افزون‌بر آن چه گفته شد، ناآشنایی نویسنده کتاب با علوم بلاغی و متون کلاسیک و معاصر ادبی نیز موجب بروز خطاهایی در کتاب وی شده است.

۵,۲ آشنایی سطحی با ادبیات و علوم ادبی

ناآشنایی یا دست‌کم آشنایی سطحی و محدود نویسنده سبک ادبی از دیدگاه زبان‌شناسی با ادبیات و علوم ادبی به‌هیچ‌روی از چشم خوانندگان متخصص پنهان نمی‌ماند. یکی از موارد

ضعف نویسنده اصطلاحات بلاغی خودساخته اوست. بیش‌تر اصطلاحات تخصصی به‌کاررفته در کتاب موردبحث مربوط به مصطلحات علوم ادبی و معادل‌های انگلیسی آن‌هاست. می‌توان فهرست مفصلی از خطاهای نویسنده درباره اصطلاحات علوم بلاغی فراهم کرد و در حجمی به‌اندازه کل این مقاله بازگو کرد، اما در این‌جا فقط به ذکر یک نمونه اکتفا می‌شود؛ زیرا همین یک نمونه به‌خوبی نشان می‌دهد که ایشان با تعریف تشبیه، استعاره، مجاز، ایهام، ایهام تناسب، و استثنای منقطع چنان‌که باید آشنا نیست.

مؤلف «استثنای منقطع» را به‌عنوان صنعتی تعریف می‌کند که محصول ترکیب دو صنعت «استعاره» و «ایهام تناسب» است. قاسمی معتقد است استثنای منقطع درحقیقت بیان استعاره از طریق استثناست. به‌بیان‌دیگر، شاعر یا نویسنده «موردی را از موارد دیگر استثنا می‌کند، ولی بین این مورد و موارد دیگر سنخیت وجود ندارد و درواقع معنای استعاری این مورد درنظر گرفته می‌شود» (همان: ۱۹۵). او بیت زیر از سعدی را نیز به‌عنوان شاهد مثال ذکر کرده است:

بخوشید سرچشمه‌های قدیم نماند آب جز آب چشم یتیم

«آن‌چه بیان شده است این است که جز آب چشم یتیم هیچ آب باقی‌نمانده است ولی آب در این‌جا استعاره برای اشک است و معنای آب نمی‌دهد» (همان). نکته قابل‌اعتنا این است که در بیت شاهد، «آب» استعاره نیست. مطابق تعاریف، آب را می‌توان مجاز مرسل به علاقه جنس یا مجاز مرسل به علاقه جزء و کل (به این اعتبار که اشک نوعی از آب است) دانست. شاهد مثال دیگری که مؤلف برای استثنای منقطع ارائه کرده بیت دیگری از سعدی است:

کس از فتنه در فارس دیگر نشان نبیند مگر قامت مهوشان

«آن‌چه بیان شده است این است که در فارس دیگر نشان از فتنه‌ای نیست مگر فتنه قامت مهوشان و قامت مهوشان استعاره است برای فتنه» (همان). استعاره درنظر قدما نوعی از مجاز است که در آن علاقه شباهت وجود دارد، ازاین‌رو می‌توان باتوجه‌به تشبیه نیز صورت‌های استعاری را شناسایی کرد. بنابراین، اگر «آب» در نخستین شاهد مثال و «قامت مهوشان» در دومین شاهد مثال استعاره باشد، باید رابطه شباهتی میان مستعاره و مستعارمنه وجود داشته باشد؛ یعنی لازم است شاعر میان «آب/ اشک» یا «فتنه/ قامت مهوشان» رابطه‌ای تشبیهی برقرار کرده باشد. حال آن‌که چنین رابطه‌ای وجود ندارد. نکته دیگر این است که در بیت بالا فتنه در دو معنای «آشوب» و «آن‌چه باعث مفتون‌شدن می‌شود» قابل دریافت است؛

از این جهت «ایهام» است نه «ایهام تناسب». باتوجه به آنچه گفته شد، فروکاستن استثنای منقطع به دو صناعت استعاره و ایهام تناسب نادرست است. نویسنده به دلیل این که درک درستی از استعاره نداشته، دچار خطای قابل تأملی شده و استعاره را عنصری اصلی در ساخت استثنای منقطع دانسته است. گفتنی است که قاسمی برای اصطلاح استثنای منقطع معادل انگلیسی *metaphor through exclusion* را بیان کرده است. این معادل، که گویا ساخته مؤلف سبک ادبی از دیدگاه زبان‌شناسی است، در فرهنگ اصطلاحات ادبی ابرمز (A *Glossary of Literary Terms*) و دانش‌نامه رتوریک (*Encyclopedia of Rhetoric*) یافت نشد.

یکی دیگر از موارد ضعف نویسنده سبک ادبی از دیدگاه زبان‌شناسی اطلاعات نابسند و نادرستی است که از تاریخ ادبیات فارسی در ذهن دارد؛ مثلاً باوجود این که شرح احوال مولوی، سعدی، و حافظ را در زیر عنوان «سبک عراقی» آورده (۱۳۹۳: ۱۰۳-۱۰۵) برخی از شواهد ادبی سبک موسوم به «خراسانی» را نیز از آثار مولوی (همان: ۸۸، ۹۳)، سعدی (همان: ۹۴-۹۵، ۹۷، ۱۰۲-۱۰۳) و حافظ (همان: ۹۸) نقل کرده است. او همچنین شواهد متعددی را از آثار عطار در زیر عنوان سبک خراسانی قرار داده درحالی که نام و شرح احوال و افکار او را در شمار شاعران سبک عراقی بیان کرده است (همان: ۱۰۵). نیاز به تفصیل نیست که محققان عطار را در شمار شاعران سبک عراقی قرار نمی‌دهند و برای سبک خراسانی بیان شواهدی متأخر از دوره‌های بعد را روا نمی‌دارند.

یکی دیگر از موارد قابل اشاره در کار نویسنده سبک ادبی از دیدگاه زبان‌شناسی این است که بسیاری از مشهورات درباره ادبیات فارسی را با تفصیل بسیار بیان می‌کند. شاید قصد او از شیوه این باشد که مخاطب فرضی خود را نیازمند دریافت این اطلاعات می‌داند، اما موضوع قابل توجه این است که او در تکرار این مشهورات دچار خطاهای بزرگی نیز شده است. برای نمونه او نیما را «آغازگر» شعر نو می‌داند، درحالی که نیما میراث‌دار جریانی تحولی در شعر فارسی بود که از مدت‌ها پیش شروع شده و بسیاری از کوشندگان فکری و فرهنگی و شاعران در این مسیر تلاش کرده بودند. به عبارت دیگر، نیما نقطه اوج این تحولات است نه آغازگر آن (بنگرید به کریمی حکاک ۱۳۸۴: ۲۶).

علاوه بر موارد پیش گفته، او حتی در روان‌خوانی و قرائت صحیح برخی از اشعار کلاسیک دچار اشتباه شده و براساس همان قرائت‌های نادرست، تحلیل‌های دستوری حیرت‌انگیزی نیز به دست داده است. قاسمی در ابیات زیر، از سروده‌های ناصرخسرو

قبادیانی «ناب نهنگ» را ترکیب وصفی می‌داند و معتقد است «ناب» صفت نهنگ است که در این جا پیش از موصوف خود قرار گرفته است. او براساس چنین تحلیلی می‌گوید این شیوه، یعنی جابه‌جایی صفت و موصوف در شعر کهن فارسی، پرسامد بوده و در شعر نو فارسی دوباره رواج یافته است (همان: ۹۸). در حالی که «ناب» در بیت زیر واژه-ای عربی به معنای «دندان» است و نوع دستوری آن «اسم» است. در عمیق بحر خفتن بر سر ناب نهنگ

خاک را دادن شتاب و آب را دادن درنگ

[خوش تر آید بر من این اسباب و آسان تر بُود

زان که تر گشتن به هنگام سؤال از آذرنگ]^۳

۶،۲ سهل‌انگاری در ارجاع‌دهی

نویسنده محترم در تنظیم کتاب‌نامه و نحوه ارجاع‌دهی درون‌متنی چنان‌که بایسته است به اصول ارجاع‌دهی توجه نداشته است. مثلاً، برخی از منابعی که نویسنده در متن کتاب به آن‌ها ارجاع داده در کتاب‌نامه دیده نمی‌شوند: پنه‌بکر (۱۹۹۹)، باطنی (۱۳۴۸)، و خانلری (۱۳۷۲) در کتاب‌نامه موجود نیست، اما به ترتیب در صفحات ۱۹، ۵۴، ۷۲، و ۸۹ به آن‌ها ارجاع داده شده است. سهل‌انگاری نویسنده در منبع‌نویسی گاه به این منجر شده که در یک مورد در صفحه ۶۰ با جای خالی برخی از مشخصات کتاب‌شناختی روبه‌رو شویم: (شاملو، ص ۱۴۷). بدتر از این ارجاع‌نویسی، ارجاعاتی است که در صفحه بعد به همین مشخصات ناقص داده است. در یک مورد نیز (قاسمی ۱۳۹۳: ۴۴) سال انتشار کتاب را نادرست ضبط کرده است. سال انتشار کتاب کالوه در متن ۱۳۸۹ و در کتاب‌نامه ۱۳۷۹ است.

مسئله دیگر این است که نویسنده بسیاری از شواهد مورداستناد خود را مستقیماً از متون استخراج نکرده است. او بیش‌تر نمونه‌ها را از روی کتاب‌های سبک‌شناسی بهار، شمیسا، و محبوب استنساخ کرده است (بنگرید به همان: ۶۸). نویسنده نه به منبع اصلی و نه به منابع واسطه‌ای به صورت دقیق ارجاع نداده است. بدین صورت که به ذکر نام تاریخ بیهقی، کلیله و دمنه، و مانند آن اکتفا کرده است (بنگرید به همان: ۷۳) به همین دلیل بازجست این شواهد در چاپ‌های متعدد متون برای خواننده کتاب میسر نیست.

۳. نتیجه‌گیری

نویسنده سبک ادبی از دیدگاه زبان‌شناسی با ادعای ارائه روشی تحلیلی مبتنی بر دستور زایشی و تلاش برای وضع اصطلاحی جدید به جای سبک، کتاب خود را آغاز می‌کند، اما در پایان مشخص می‌شود به دلیل آشنانبودن او با گرایش‌های جدید مطالعات سبک‌شناسی به تکرار همان مکرراتی دچار می‌شود که درس‌نامه‌های دیگر نیز به آن‌ها مبتلا هستند. اگر مقصود مؤلف از سبک‌شناسی ادبی یا به قول وی «زبان‌شناسی ادبی» به کارگیری علوم معانی، بیان، بدیع، و عروض برای توصیف شواهدی پراکنده و متنوع از بافت ادبی است، باید گفت که این علم از زمان محمد بن عمر رادویانی، رشید و طواط، و شمس قیس رازی تا امروز به زبان فارسی رواج داشته است. این درحالی است که امروزه شاخه‌های مختلف و متنوع سبک‌شناسی بر مبنای بهره‌گیری از مکاتب زبان‌شناسی به‌منصه ظهور رسیده‌اند. به بیان دیگر، سبک‌شناسی ادبی از ابزارهای تحلیلی زبان‌شناسی برای تحلیل سبک متون ادبی بهره می‌گیرد. بر این اساس، ضرورت دارد که سبک‌پژوه در کنار مطالعات سنتی متون ادبی به منابع جدید سبک‌شناسی زبان‌شناختی (linguistic stylistics) مراجعه کند. یکی از کاستی‌های جدی کتاب مورد بحث جای خالی منابع جدید و بهره‌گیری از آن‌ها در تحلیل سبک متون ادبی است. در مجموع، کتاب مورد بحث به دلیل ضعف در مبانی نظری، در اختیار نداشتن ابزارهای تحلیلی مناسب، تکرار نواقص درس‌نامه‌های سبک‌شناسی، خطاهای فاحش در بیان مصطلحات ادبی، و فقدان انسجام قادر به پاسخ‌گویی به نیازهای دانشگاهی در حوزه مطالعات سبک‌شناسی نیست و مرجع مطمئنی برای علاقه‌مندان به‌شمار نمی‌رود. واقعیت آن است که محتوای کتاب، فهرست‌ها، و فصول آن با مدعای مؤلف چندان سازگار نیست و بیش‌تر به تفکیک گونه ادبی زبان از گونه‌های دیگر شباهت دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. از سروده‌های ضیاء قاسمی می‌توان به تکوین (مجموعه شعر آزاد) اشاره کرد که در سال ۱۳۸۹ در کابل منتشر شده است. وی در زمینه معرفی غزل معاصر افغانستان کتاب *درختان تبعیدی* را با همکاری علی محمد مؤدب در سال ۱۳۹۲ (مؤسسه فرهنگی و هنری شهرستان ادب) منتشر کرد. یکی دیگر از زمینه‌های فعالیت قاسمی ترجمه است. او با همکاری کاتازینا وانسالو مجموعه‌ای از اشعار عاشقانه هالینا پوشفیا توفسکا را از زبان لهستانی با عنوان *آدمک، مترسک، و عاشق* (۱۳۹۳) به فارسی برگردانده و مجموعه داستان کوتاه *تیهون یک‌شانزدهم سیاه‌پوست بود و داستان‌های دیگر* (۱۳۸۷) را از زبان انگلیسی به فارسی ترجمه کرده است.

۲. حتی اگر بپذیریم که مؤلف کتاب با اشاره‌ای که در آغاز فصل به کتاب‌های سبک‌شناسی بهار، محبوب، و شمیسا کرده صداقت علمی و امانت‌داری خود را بروز داده است، این پرسش مهم باقی می‌ماند که: آیا رونویسی یک فصل پنجاه‌صفحه‌ای از روی کتاب‌های دیگران رفتاری غیرعلمی و مغایر با «اخلاق پژوهش» نیست؟
۳. گفتنی است که بیت مورد اشاره نخستین بیت از قصیده‌ای است که بدر جاجرمی در *مونس الاحرار* (صفحه ۸۸۴) نقل کرده و در دیوان‌های چاپی ناصر خسرو نیست. در متن *مونس الاحرار* به جای «ناب نهنگ»، «ناف نهنگ» دیده می‌شود، اما مصحح در پانوشت گفته است که علامه محمد قزوینی در مجله یادگار (شماره اول از سال چهارم) «ناف» را به «ناب» تصحیح کرده است. بیت دوم که در این مقاله درون قلاب قرار گرفته در کتاب *سبک ادبی از دیدگاه زبان‌شناسی* نیست و ما صرفاً به منظور دریافت بهتر معنای بیت اول آن را ذکر کرده‌ایم.
۴. مقصود از صناعت در این جا *figures of speech* و *figures of thought* است.
۵. درباره «جهان‌های ممکن»، بنگرید به صفوی ۱۳۹۷: ۸۱؛ نیز بنگرید به مدخل «possible worlds» در Nørgaard et al. ۲۰۱۰: ۱۳۹-۱۴۲.

کتاب‌نامه

- جاجرمی، محمد بن بدر [قرن ۸] (۱۳۵۰)، *مونس الاحرار فی دقائق الاشعار*، ج ۲، به اهتمام میر صالح طیبی، تهران: انجمن آثار ملی.
- صفوی، کورش (۱۳۹۳)، *آشنایی با نشانه‌شناسی ادبیات*، تهران: علمی.
- عمارتنی مقدم، داوود (۱۳۹۵)، *بلاغت: از آتن تا مدینه*، تهران: هرمس.
- فتوحی، محمود (۱۳۹۱)، *سبک‌شناسی*، تهران: سخن.
- فتوحی، محمود (۱۳۹۶)، «نقد درس‌نامه‌های سبک‌شناسی و پیش‌نهاد دو درس سبک‌پژوهی و سبک‌ورزی در رشته ادبیات فارسی»، *فصل‌نامه ادبیات پارسی معاصر*، س ۷، ش ۱.
- قاسمی، ضیاء (۱۳۹۳)، *سبک ادبی از دیدگاه زبان‌شناسی*، تهران: امیرکبیر.
- کریمی حکاک، احمد (۱۳۸۴)، *طبیعه تجلّد در شعر فارسی*، ترجمه مسعود جعفری، تهران: مروارید.
- نوآی کلوزاد، کریستین (۱۳۹۵)، *سبک و آرای فیلسوفان و سخن‌شناسان درباره آن*، ترجمه احمد سمیعی (گیلانی)، تهران: هرمس.

Abrams, M. H. and Geoffrey Galt Harpham (۲۰۰۹), *A Glossary of Literary Terms*, ninth edition, Boston: Wadsworth Cengage Learning.

Chapman, Siobhan (۲۰۱۳), *Pragmatics*, New York: Palgrave Macmillan.

Nørgaard, Nina, Rocío Montoro, and Beatrix Busse (۲۰۱۰), *Key Terms in Stylistics*, New York: Continuum International Publishing Group.

مطالعهٔ سبک ادبی از دیدگاه زبان‌شناسی یا بازگشت به ... ۵۷

Sloane, Thomas O. (ed.) (۲۰۰۱), *Encyclopedia of Rhetoric*, Oxford: Oxford University Press.

Wales, Katie (۲۰۱۴), *A Dictionary of Stylistics*, third edition, London and New York: Routledge.

